

ابونصر فارابی ارسطوی شرق جستار مجمل پیرامون اندیشه و فلسفه سیاسی فارابی



ابونصر محمد بن محمد الفارابی از پیشکسوتان فلاسفه سده های میانه ، بنیادگذار فلسفه «نو افلاطونی اسلامی» در جوامع شرقی ،اندیشه‌ور توانا و متبحری‌ست که بنا بر چیرگی شگفت انگیزش در معارف آن عصر،بنیاد تمام هرم فلسفی و دائرةالمعارف زنده دانش های عصرش شناخته شد.احاطهٔ بیمانند وی در فلسفهٔ یونانی و به ویژه فکر و آثار افلاطون و ارسطو که فلسفه و علم در غرب هنوز از آن متأثر و ملهم میباشد و رکن بنیادین ارکان فرهنگ و تمدن در غرب مشخص میگردد،وی را پس از ارسطو در مقام «المعلم ثانی»،اتوریتة بلامنازع ایکه پذیرة همگانی داشت ارتقا داد که بی تردید بایسته و شایستهٔ آن انسان توانا بود.فارابی نه تنها مفسر بی بدیل آثار ارسطو و

افلاطون بل با نگارش تالیفات متعدد پیرامون مسایل ناگفته و یا کم گفته، که بازتاب ژرف نگری و فراخ اندیشی مولف آن است، پیشرو و مقتدای بسیاری اندیشمندان معاصرش در شرق و نیز غرب بود. انوارمشعشع این منشور رنگین افکار به ویژه در اروپا به گونه هایی تا عصر تولد دوباره و جنبش روشنگری در سیستم های فلسفی ملهم از نصر فارابی ملموس می باشد. در واقع غرب با تمدن یونانی در روشنی فانوس هایی که به دستان توانای متفکرین سده های چهارم و پنجم شرق اسلامی و پیشاهنگان آن فارابی و ابن سینا افروخته شد آشنا گردید. (۱) میراث فرهنگی فارابی شامل یکصد و هفده عنوان کتاب است (۴۳ اثر پیرامون منطق، ۱۱ کتاب در مورد الهیات، ۷ اثر در فلسفه اخلاق، ۷ کتاب در باره علوم سیاسی، ۱۷ کتاب در موسیقی و جامعه شناسی و ۱۱ تفسیر در مورد فلسفه افلاطون و به ویژه ارسطو).

پیشینه یک قرن طلایی:

نگارنده باور دارد رهیابی به کنه افکار فارابی مستلزم شناخت شرایط محیطی و جریانات آن متن تاریخی است که فارابی بر چکاد امواج بلند اندیشه عروج نمود و یکی از سخنگویان و پیشگامان پر صلابت آن شناخته شد که به شیوه ایجاز به آن پرداخته میشود.

زاد روز نصر فارابی (۲۶۰-۲۵۹هـ) با رویداد بزرگ تاریخی گذار از فرمانروائی سلاله نیمه مستقل طاهریان خراسان به دوره ایجاد دولت مستقل دودمان صفاریان به رهبری یعقوب لیث صفار؛ رهبری برش یافته از سرشت ویژه، آبدیده در بوتنه آزمایش های دشوار زمان، شخصیت مدبر، فرمانده منضبط، جنگاور بی باک و ناترس، فرزند آرمانها و حرمانهای نسلهای از رزمندگان آن روزگار که در راه آزادی و استقلال میهن خراسان (افغانستان امروز) از سیادت و انقیاد بیگانگان تازی می رزمیدند،

مصادف است.

فرآیند اضمحلال کامل امپراطوری عباسیان (۳۳۴هـ) در خراسان، ماورالنهر و ایران درست پنج و یا

شش سال پیش از وفات فارابی تکمیل گردید، روندی که در بستر کشمکش ها، مقاومت ها، تشدید مبارز اجتماعی روستائیان و پیشه وران شهری علیه ستمگران خودی و بیگانه، کشتار های جمعی، ویرانی شهر ها و دهات، به آتش کشیدن کتابخانه ها، بنیاد های فرهنگ و بنا های آباد، مراکز صنعت و تجارت، ناکامیها و نیز پیروزی های بزرگ مشخص می گردد. نگرش گذرا به این فراگرد دوجوانب، پرتضاریس و پراعوجاج تاریخی کمک می کند تا حالات این دوره را به وجه مجمل درک کرد.

هجوم تازی ها در خراسان و همسایگان که در آغاز موجب کندی آهنگ رشد فنودالیم گردید، پس از استقرار و تحکیم رژیم اشغال و تبدیلی اشرافیت قبیله لشکری و کشوری این بیگانگان معجب به زمینداران بزرگ مسیر عادی رشد این وجه اقتصادی در اشکال متنوع اراضی دولتی و دیوانی، مشروط و غیر مشروط احیا گردید. جنگ های فاتحانه و اسارت صد ها هزار انسان به شیوع نوعی از بردگی خانگی انجامید. این بردگان (روستائیان و پیشه وران پیشین) به کار در اراضی دولتی و خصوصی و معادن دولتی اربابان نوین گماشته شدند. تازی ها با غضب «اراضی روستائی- خود گردان همسایگی» که خود جاگزین «جماعت خانوادگی» شده بود، و تبدیل آن به اراضی دیوانی به ابعاد نارضائی روستائیان که از ستم دوگانه به ستوه آمده بودند افزود.

سیستم مالیات و عوارض گوناگون، اخذ جزیه (مالیه سرانه) که پس از اصلاحات حجاج حاکم سفاک و خونریز که خداوندگار بلخ به حق وی را «حجاج خونی» مینامید از پیروان سایر ادیان و خراج که مالیه ارضی شناخته شد از مسلمان و نا مسلمان تثبیت گردید. مالیات ارضی به گونه های نقدی و جنسی که آنها را «خراج مقاسمه» و «خراج مساحت» نیز می نامیدند ماخوذ می گردید.

امپراطوری اموی از قاعده تا راس عربی و ایدیالوژیک بود و امپراطوری عباسی، که بنا بر پراگماتیسم و ملاحظات گونه گونه عنصر «عجم» به ویژه نامبرداران خانواده های سرشناس خراسانی در دستگاه دولت مقامی داشتند، در واقع وسیله جبر و ستم بر خود و بیگانه و در یک سخن مولود انتاگونیسیم تضاد های ی بودند که بازتاب نظام مبتنی بر ستم و بهره کشی بود. در عرصه فرهنگی با اینکه این فرآیند با فاجعه قطع مواجه گردید، اما نه دیر فرهنگیان توانا و بزرگی به منصفه ظهور رسیدند و به نیاز و خواست زمان چونان پاسخ فراخوری ارائه کردند که پیوسته سرچشمه الهام و منبع جوشان خلاقیت اندیشه برای نسل های از روندگان و جستجوگران عرصه های علم و فرهنگ نه تنها در شرق اسلامی بل در غرب نیز بوده است. مائه چهارم و نیمه اول سده پنجم هجری برغم ادبار، مرارت، ستم، سرکوب، انقیاد و اختناق ناشی از سیطره مهاجمین بیگانه تازی با نامهای آغازگران بزرگترین جنبش فرهنگی و علمی سده های میانه در مقیاس جهانی آذین است که اندیشمندان نابغه چون سهل بلخی، زکریای رازی، فارابی و ابن سینا در فلسفه و بزرگمردانی مانند ابوریحان البیرونی در ریاضیات و جغرافیه، ابوزید بلخی و بانیان نامبردار و گمنام اخوان الصفا و صد ها نام بزرگ دیگر وارثین بلاواسطه آن جریان خردگرا بودند. این پارادکس را میتوان در غنا و پرباری فرهنگ کهنسال خراسانی، آمیزش و نفوذ متقابل فرهنگ و تمدن یونان و شرق توجیه نمود که تاریخ بستر آمیزش فرهنگ ها و تمدنهاست، نه عرصه گاه تصادم تمدن ها آنگونه که ایدیالوگ های ریاکار «لیبرالیسم نوین» گستاخانه آنرا موعظه می کنند.

از ویژگی های این عصر نیز اوجگیری قیام های آزادیخواهانه علیه فرمانروائی جابرانه تازی ها در خراسان و کشور های همسایه است. از پیدائی جنبش شعوبی ابن مقفع که بعد ها تکفیر و اعدام شد، جنبشی ای که بر رجحان و برتری مدنیت و فرهنگ ملل مفتوح بر تازیان فاتح بنیان

داشت تا جنبش خرمدینان و رهبر آن خدش که با شعار تقسیم زمین (شعار مزدکیان) به کانون جاذبه و محراق مبارزه روستائیان ستمزده علیه بهره کشی فئودالی مبدل گردید. با اینکه جنبش خرمدینی سرکوب و رهبر آن به طرز فجیعی مقتول گردید، اما داعیه داد خواهی و آزادی خواهانه مردم در بزرگترین قیام خراسانیان اعم از روستاهیان، پیشه وران شهری، بردگان و مالکین زمین و دعاة عباسی که از دیر گاهی در خراسان و ماورالنهر علیه اموی ها فعالیت داشتند، به رهبری ابومسلم خراسانی که رنگ سیاه پرچم، لباس و اسلحه صبغه نمادین برای آنها بود، پس از فرود و فراز هایی این جنبش سیاه جامگان امپراطوری اموی را مضمحل و پیروزی داعیه عباسیان را تامین نمود.

شعار های مکارانه و محیلانه عباسیان دایر بر همخوانی با ملل مفتوحه شرق دیرپا نبود. منصور خلیفه عباسی به شیوه مزورانه و بز دلانه بیگانه با موازین اخلاقی که ممکن در سیاست نیز به گونه رعایت گردد ابو مسلم را بکشت. از پی این رویداد ننگین بود که جعفر بن حنظله از درباریان ابوجعفر خلیفه عباسی خطاب به وی گفت «ای امیر مومنان خلافت خود را از امروز به حساب آر.» (۲)

سرکوب سبانه قیام های سنباد زرتشتی و جنبش استاذسیس، جنبشی که خصلت همگانی داشت و «مردم هرات و بادغیس و سیستان و دیگر ولایتهای خراسان» که در حدود «سیصد هزار جنگاور» بودند در این معرکه بزرگ تاریخی حضور داشتند. درین قیام (۱۵۰-۱۵۱ ه) هفتاد هزار از قیام کنندگان کشته و چهارده هزار اسیر گردید. خازم سر لشکر خلافت عباسی بعداً همه اسرا را گردن زدو رهبر قیام رابا «پسرانش و مردم خاندانش .. بند های آهنین» نهادند و همه را به تخت گاه امپراطوری فرستادند. (۳)

قیام حمزه بن اترک که پس از سالها جنگ و مانور قدرت به خاموشی گرائیدو جنبش

سپیدجامگان که به قیام مقنح شهرت دارد و اعدام جعفر برمکی وزیر که پیوند استواری با خراسان

داشت و قلع و قمع بیرحمانه خانواده برمکی بی اثر نماند. این خانواده بلخ خراسان در شعور و وجدان عصر نفوذ ورسوخ بلامنازعی داشت. خراسانیان را آنها عزیز می داشتند و لیاقت و کاردانی و نجابت آنها خار چشم درباریان تازی های کوتاه بین خلیفه سبیع؛ هارون بود. طبری شعری از سیف بن ابراهیم را در باره برمکیان آورده است به این مضمون: « از پس برمکیان - ستارگان برکت بیفتاد - و دست بخشش از کار بماند - دریا های کرم فرو رفت - و ستارگان ابنای برمک - که حدی خون به وسیله آن - راهها را می شناخت - فرو افتاد. » (۴)

جنبش حمزه بن اترک که باورمند به معتقدات خوارج بود و قیام «سرخ علمان» یا سرخ جامگان که بنیاد های فکری آنها آموزش مزدکی است (این جنبش ریشه بیعدالتی را در مالکیت خصوصی بر زمین دانسته و خواهان تقسیم زمین به جماعت های آزاد روستایی بودند و در عرصه معتقدات به ثنویت و حلول باور داشتند). این جنبش اعتقادی و سیاسی که برخی از صاحب نظران آنرا شاخه جدا شده از آموزش زرتشتی می دانند تمام ارکان اورنگ چرکین و خونین خلافت عباسی را در خراسان متزلزل نمود. در برهه زمان این قیام ها از یکطرف قدرت امپراطوری را به تحلیل می برد و آن شادان قدرت مند را که حرص بلیغی در ثروت اندوزی، تعیش و شهوات داشتند به عقب نشینی هایی وامیداشت و از جانبی این جنبش ها روح آزادی و دادخواهی را پرورش می داد.

حاکمیت غاضبین عباسی در خراسان، ماورالنهر و ایران که ممثل دستگاه شکنجه و عذاب، ترور، ارباب، خشونت و غارت بود در زیر ضربات جنبش طاهریان و به ویژه صفاریان مضمحل و نابود و عصر نوین ایجاد دولت های مستقل در خراسان و ماورالنهر پدید گردید، دوره ای که نصر فارابی، این متفکر داهی سالهای اخیر عمرش را بسر می رسانید. عادلانه است اگر بیزاری و دوری فارابی را از دستگاه های شکنجه و آزار مردم ناشی از درک ژرف این اندیشه ور توانا از اوضاع و

احوال غم انگیز زمانه اش فهمید و چنین نیز بود. معروف است که ابن رشد فیلسوف نامبردار از ناقدان فلسفه فارابی) قاضی بزرگ کورد و ا بود، اما فارابی شب ها در پرتو روشنایی مشعل «پاسبان» محله به خوانش آثار فلسفی می پرداخت و روز ها به باغداری در دمشق روزگار بسر میرسانید. وی با نفی خودی به خویش متعالی دست یازیده بود (نفی خودی انکار شخصیت فرد نیست بل رد آن بد سگالی ها و مختصات زشت و نا زیبایی است که ریشه آن در پرستش گوساله طلائئ، انانیت، حرص و آز و ستم بر دیگران نهفته است) و از آنست که قدرتمندان جابر و ستمکار روزگارش را؛ افراد کوچکی که بر اورنگهای بزرگ مرصع زرنگارین تکیه داشتند، نا چیز می میسرود و هرگز برای کسب مقام دیوانی و ثروت اندوزی حلقه دری را نکوید، آنچه را به دیگران توصیه می نمود خود نماینده بی بدیل و بی آرایش آن بود.

فلسفه و افکار فارابی:

فارابی اندیشه و راهی مطرح در مقیاس جهانی است. نفوذ و رسوخ سیستم فلسفی فارابی چونان است که مستشرق سرشناس، دنکن ماکدونالد، فارابی را در فلسفه، علوم، فیلولوژی و موسیقی همطراز ارسطو می داند. پایه گذاران اسکولاستیسم مسیحی مانند «البرت بزرگ» و سن توماس اکیناس بدرجاتی مدیون فارابی در ایجاد سیستم های فلسفی خویش اند.

ماکدونالد می نویسد که فلاسفه معاصر نصر فارابی باور داشتند: دین حقیقت است همانسان که فلسفه، اما حقیقت واحد است. بناً فلسفه و دین بایست با هم سازگار باشند. (۵). فارابی به رابطه و پیوند منطقی علم و فلسفه و نقش علوم طبیعی و به ویژه ریاضی در آماده گی ذهن برای درک فلسفه تاکید میکرد و دوستانان حکمت را توصیه مینمود تا در آموزش علوم مثبتة کوشا باشند و به همین

مدار منطق را. این روشن بینی فارابی، غزالی را واداشت تا آن آزاد اندیش خرد گرا را، در تالیف «تهافت الفلاسفه» اش، همراه با ابن سینا بنام های «طبیعیون» و «دهریون» محکوم کند، چرا که غزالی علوم مثبت را تخطی نا بخشودنی در حریم دگماتیسمی که وی آنرا حقیقت آخر می پنداشت تلقی می نمود، که پاداش آن تکفیر بود و بس .

سیستم فلسفی فارابی ایدیالیسم و اسلوب آن قیاسی و عقلی است. فارابی در تالیف "حصول سعادت" می نگارد که فلسفه نسبت به مذهب سبقت زمانی دارد، "مذهب تقلیدی از فلسفه است". استنتاج این اندیشه ور توانا از پیدائی و تکامل افکار فلسفی با استنتاجات محققین معاصر هند پیرامون تاریخ فلسفه در شرق و غرب هماهنگی و همسانی دارد که باور دارند؛ ویژگی اندیشه در شرق ماهیت فلسفی آن در وهله زایش است که بعداً به مذهب منتج می گردد. در حالیکه آغازینه افکار در غرب ویژگی مذهبی دارد که در برهه زمانی به فلسفه متحول می گردد. در اندیشه های فارابی می توان مباحث آتی را برجسته و مشخص نمود: ۱- انتالوژی ، ۲- الهیات متافزیکي ، ۳- کاسمولوژی (کیهان شناسی) ۴- روانشناسی عقلی ۵- منطق ۶- زبانشناسی و ۷- فلسفه سیاسی، که نگارنده درین جستار به این اخیر به شیوه ایجاز توجه نموده است. فارابی در بحث انتالوژی به مقولات و مفاهیم متعددی مانند هستی حقیقی؛ بسیط است و تعریف ناپذیر، وجود واجب و ممکن، قوه و فعل، جوهر و عرض، ماهیت و وجود؛ اینکه در حق دوگانگی ماهیت و وجود نیست و حق واجب وجود، فعل ناب و واحد مطلق است و ماده و صورت به تفصیل پرداخته است. در الهیات متافزیکي شناخت حق که از دید فارابی مسئله اساسی و کنه فلسفه است می پردازد. نحوه تقرب به گونه است که از حقایق آغاز بعداً اصول را مورد بحث قرار داده و در فرجام استنتاجات معین دستیاب می گردد. در کیهان شناسی نسبت حق و جهان امکان و در یک سخن آفرینش مطرح است. رسوخ فلسفه نو افلاطونی در زمینه ملموس است.

(فلسفه اصدار که در آرا فلوپین به گونه سازمند بیان شده است، در شرق پیشینه تاریخی که قدامت آن به یکهزار سال پیش از میلاد مسیح تقرب می کند، و در آموزش اوپینشاد های متافزیک ودانتای هند که در زبان شعر و به گونه رمز و تاویل است بازتاب گسترده دارد، به همین گونه اثر عرفان زرتشتی در افکار افلاطون. متفکرین یونان با «آموزش اوستائی آشنا بودند و نیز رومن ها از طریق یونانها. هرودوت گذارش دقیقی از عقاید و مناسک زرتشتی ثبت نموده است.. افلاطون، ارسطو و اویدوکسوس و بعد ها هم پلوتارک از زرتشت یاد نموده اند... در آثار کلاسیک یونان از زندگی زرتشت در شش هزار سال قبل از میلاد و برخی دیگر از ۱۴۰۰-۱۶۰۰ ق م سخن گفته اند. (۶). متفکرین بزرگ یونان از جمله فیثاغورث، دیموقراطیس و افلاطون به شرق آمد و رفت هایی داشتند و با تحولات و تطورات اندیشه شرقی آشنائی، به همین گونه مکتب مادی «کارواکا» ی هند که سده ها پیش از مکتب ایونی یونان پدید آمد و بانیان تدوین کننده آن با بیان سازمند، نگرش این مکتب را ارائه نمودند.)

در روان شناسی انسان ترکیبی از روح و جسم است. از دید فارابی جسم یا تن محدود و تقسیم پذیر است در حالیکه روح مبرا ازین ویژگی تن است و در سلسله مراتب آفرینش متعلق به آخرین جدائی عقل از جهان و رای حس میباشد. هوش و اخلاق کارکرد معنویت روح است. هوش و اراده آن گاهی در عالیترین وجه اند که موطن اصلی خویش را بیابند و روح به «همان چشمه سوزان که از آنجا آمد باز گردد» بنا روح معنوی و مستقل از ماده است. مسئله رابطه و پیوند ماده و شعور بحثی کهنی در تاریخ فلسفه و علم است. در زمینه نگارنده این سطور راوی ست، نه در مسند داوری. این مسئله بحث جداگانه است که مطمح نظر نبوده و نویسنده هم به این «معمای» نا بکشوده نمی پردازد. اما کنکاش پر وسواس انسان را در زمینه ارج می گذارد و توجیه می کند، چه تاریخ برغم طعن و لعن

کوته‌اندیشان پیش پایین تاریخ دستیابی به معرفت و عروج به مدارج عالی‌ست و این فرآیندی ست شکوهمند و سزاوار ستایش.

منطق از پرویزن فارابی محتوی مفاهیم و قواعد حاکم بر این مفاهیم و اهرم‌هایی‌ست که مصونیت از خطا را تأمین می‌کند، و زبان‌شناسی که در دو مقوله کاربرد زبان و موازین حاکم بر آنها بررسی میشود و فلسفه سیاسی که با دریغ اندیشمندان جوامع شرق اسلامی، پس از فارابی نه تنها این کنجینه میراث فرهنگی ارزشمند را پیگیری نمودند، بلکه عمداً آنرا اغماض و به طاق نسیان گذاشتند از آنست که این عرصه معارف بشری با فتور و رکود مواجه شد که اثرات زیانبار آنرا اکنون تجربه میکنیم. لازم به تذکر است که پس از فارابی مارودی (ابوالحسن علی بن محمد) تالیفی در زمینه حقوق دولتی دارد که خلافت عباسی را ایدیالیزه می‌کند و از بنیاد ارتجاعی‌ست و سخن نو در بر ندارد و صرفاً تکرار عبث است، چه به گفته بالزاک «تکرار آهنگ بی هدف» فقط کسالت بار می‌آورد و مارودی توانائی و استعدادش را در جهتی سرمایه گذاری کرد که بار آن مضحکه بود، اما تلخ.

الف و توجه نغول فارابی به فلسفه افلاطون و ارسطو از یکسو و رسوخ گسترده مکتب اسکدرانیان و تراجم ناقص، آن فرزانه هوشمند را به انجام امر محال وفق عقاید افلاطون و ارسطو در کتاب «الجمع بین رایي الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو» واداشت که در واقع این تالیف بازتاب و شرح اندیشه‌ها و سلیقه‌های نو افلاطونیان هوادار افلاطون و ارسطو است که بزعم خویش به تاویل فلسفه آنها می‌پرداختند.

فلسفه از دید فارابی حالت عملی روح یا عقل، ابتغا و عشق برای عروج به چکاد اندیشه یا کمال نظری (تئوریتیکی) است. اما هوشدار می‌دهد که تجهیز با اندیشه نظری تنها نیمرخ سیمای فیلسوف حقیقی است. فیلسوف زمانی به مرتبه علوی دست می‌یازد که توانائی و استعداد اشاعه

فلسفه در جامعه و آموزش "شهروندان" و پرورش چنان مشخصات و ویژگی هایی را در احاد جامعه داشته باشد که آنها را در دستیابی به کامل و سعادت یاری رساند. (۷) فارابی نخستین فیلسوفی در شرق است که به نقش عامل آگاه، مقام روشنفکر، آرائی اعضای جامعه با اندیشه، پیوند تئوری و پراتیک، نظریه از خود بیگانگی روشنفکر و نیل به "مدینه فاضله" می پردازد که از عصر و زمانه فارابی گام بزرگ به جلو بود و ماهیت انقلابی و مترقی داشت.

فلسفه سیاسی فارابی:

فلسفه سیاسی فارابی با اینکه به گونه ملهم از اندیشه های افلاتون در آثار «جمهوریت» و «قانون» و تالیف "سیاست" ارسطو است با آنها آن بزرگ را نوآوری هایی در این مبحث است که آموزش وی را به عنوان فلسفه سیاسی مستقل فارابی مشخص میکند. این میراث بزرگ فرهنگی نمودار توانائی شگفت انگیز بنیادگذاران در درک غموض تئوریک و واقعیت های دردناک آن عصر است. در آثار فارابی برداشت ها، طرحها و استنتاجات که متوجه خلافت عباسی و نظامات پیشین است بازتاب خلاقیت و جامعیت نگارنده آن است. فارابی توأم با بررسی پدیده "دولت-شهر" که در آثار افلاتون و ارسطو برجسته است به پدیده های "دولت-ملت" و "دولت جهانی" (که آنها را «اجتماعات» صغری، وسطی و عظمی می نامید) نیز توجه نمود. از دید فارابی تنها "دولت-شهر" یک دولت کامل نیست، بل حدود دولت می تواند فرا تر و گسترده تر باشد. آنجا که فارابی به اصطلاح "امه فضیله" تاکید میکند منظورش دولت کامل بزرگتر از "دولت-شهر" است.

مدینه از پرویزن دید فارابی "دولت-شهر" و یا هرگونه جامعه سازمان یافته است که حاکمیت در آن کامل و از نظر سیاسی مستقل است. مفهوم پیشگفته بیان مقوله دولت است نه «امت»

"قبیله"، "قوم" و یا "ملت"، آنچه را که فارابی امه و یا ملت می داند جامعه سازمان یافته بزرگتر از "دولت-شهر" است (نه تعبیر و تفسیر مذهبی اصطلاح "امه"). از دید فارابی "قریه" کوچکترین واحد سازمان سیاسی است که خودگردان است و نسبت به شهر ناقص و بزرگترین آن دولت جهانی است که دربرگیرنده بخش های مسکون کرده خاکی میباشد. از آن بود که فارابی در تالیف "احصال العلوم" در پی ایجاد صرف و نحو ویژه که در همه زبان ها کاربرد داشته و در تفاهم و همزیستی مددکار باشد پرداخت.

فارابی باور داشت که دستیابی به علو و سعادت و یا آنگونه که آن فرزانه نغول اندیش می گفت؛ به "الخير الافضل"، تنها با تعاون تمام اعضای جامعه در "دولت-شهر" میسر است .

از آنجائیکه فارابی به اراده آزاد و انتخاب باور داشت، بناً نحوه کارکرد دولت را ناشی از یک فرآیند طبیعی-تاریخی نمی دانست بل آنرا مانند زندگی اخلاقی تلقی مینمود که فرد انسانی در آن نقش تعیین کننده دارد. بهترین دولت، دولتی است مبتنی بر عدالت واقعی و عدالت متناسب: انجام اموری که انسان بنا بر توانائی طبیعی و استعداد قادر به انجام آن است. اندیشه عدالت فارابی در واقع آمیزه از تئوری اخلاق ارسطویی و انگیزه های سیاسی که اساساً افلاطونی است می باشد .

عدالت ازین منظر شامل توزیع و حراست «همه اشیاء»ی که مقبولیت عامه دارند می باشد. به سخن دیگر توزیع و مصونیت دربرگیرنده امنیت، ثروت، شان و مقام انسان و داشته های مادی است .

عدالت؛ جبران خساره و مجازات در مورد خساره را می پذیرد. در مفهوم عام عدالت تحقق فضیلت در رابطه فرد با سایر اعضای جامعه است که این امر تعبیر افلاطونی عدالت در مورد ایجاد هماهنگی روح فرد و جمع را تعاطی می کند. تحقق فضیلت بیانگر واقعیت تقسیم کار و تفاوت در توانائی ها و استعداد طبیعی افراد است. (از این پرویزن مدینه فاضله در اصل موعود گرا نیست بل پاسخی است به

ضرورت مبرم تاریخ و سازگار با اندیشه عدالت اجتماعی که انسان میتواند به آن دست یازد) اندیشه که فوکویاما مولف کتاب «پایان تاریخ ..» نیز از آن برای توجیه جامعه پیشرفته صنعتی معاصر به عنوان آخرین پله تکامل تاریخی انکا می کند، با این تفاوت که فارابی به مدینه فاضله توجه داشت و فوکویاما به جامعه که کورپوراسیونها نیروی مسلط و حاکم در جامعه اند. فارابی «عدالت طبیعی» را که آماج دولت های تجاوزکاراست تقبیح می کند و به این استنتاج دست می یازد که جنگها در تاریخ به دو گونه اند؛ جنگهای عادلانه که هدف آن دفع تجاوز است و جنگهای غیر عادلانه که آماج آن تجاوز و اشغال می باشد.

فارابی جامعه را مبتنی بر انالوژی تشریحی ارگانسیم زنده به بدن تام و سالم تشبیه می کند که تمامی این بافت اجتماعی برای نضج حیات با هم همکاری می کنند، فارابی تفاوت این دو بافت را در آن می بیند که در ارگانسیم زنده قوانین طبیعت عمل می کند و در جامعه اراده آزاد انسان. فارابی در واقع در هر دو مورد پیشگفته پیشرو جامعه شناس معروف هربرت اسپنسر و فیلسوف فرانسوی ژان ژاک روسو است. این انالوژی که جامعه به خودی خود رشد نمی کند بلکه رشد و تکامل آن با فعالیت آگاهانه انسان مربوط است ردی است بر نقش دترمنسیم در تحولات اجتماعی. در فلسفه سیاسی فارابی نقش شخصیت جایگاه ویژه دارد. رهبر دولت که فارابی عمدتاً آنرا به نام "رئیس" و بعضاً از نام های "امام" و "ملک" نیز استفاده می کند در واقع علت موجودیت و نظام فعالیت دولت است. بازتاب نظم در زندگی بشر نمادی از "دولت کامل" است و آن دولتهایی که دولت های «ضایع» و یا ناقص شناخته می شوند، "دولت هایی اند که بر بنیاد تفسیر نادرست متافیزیکی و فلسفی واقعیت استوار اند."

باید توجه داشت که واژه رئیس در عصر فارابی در زبان عربی سده میانه به رهبر دولت

اطلاق نمی شد و این امر نشانگر آنست که فارابی عمداً از کاربرد القاب رسمی مروج در زبان

عربی امتناع می ورزید، چرا که هدف فارابی فراسوی مرزهای کشور های اسلامی نیز بود.

رئیس می بایست به صفات دوازده گانه متصف باشد، و این صفات را به گونه آتی مشخص

می کند: "۱- تام الاعضاء باشد، ۲- آنچه را درک کند و ببیند و بشنود و تعقل کند به خوبی در

حفظ نگاه دارد، ۳- با هوش و زیرک باشد، ۴- نیکو عبارت، ۵- دوستار تعلیم، ۶- میانه رو، ۷- دوستدار

راستی و دشمن دروغ، ۸- بزرگ منش و دوستدار کرامت، ۹- دور از حب دنیا، ۱۰- دوستدار عادلان

و دشمن ظالمان، ۱۱- دادگر و نرم، ۱۲- قوی اراده و شجاع در برابر حق باشد" (۸)

فارابی پنج نوع دولت را مشخص می کند، چهار نوع دولت ضایع و یک نوع "دولت کامل"

از دید فارابی دولت های ضایع همراه با اتباع آن از معیار های فلسفه واقعی بدور مانده اند.

وی به اصلاح این رژیم ها باور نداشت. اما تغییر نوع دولت را به شیوه آرام و به ویژه متکی به

آموزش «شهروندان» با فلسفه تاکید می نمود و اعمال قهرآمیز از جمله قیام های سیاسی را در زمینه

تردید میکرد. فارابی دولت های ضایع را به گونه آتی مشخص و متمایز می کند:

الف- مدینه جاهلیه: این نوع دولت به شش شکل متفاوت و متمایز به ظهور می رسند.

۱- "مدینه ضروریه": جامعه سازمان یافته است که نه بیشتر از ضرورت در تامین غذا، آب، مسکن

پوشاک و نیز نیاز های جنسی تلاش نمی کند.

۲- "مدینه النداله": هدف اصلی در این نظام که افلاتون آنرا رژیم الیگارشسی می نامد، ثروت

اندوزی است و آنرا یگانه آماج زندگی می پندارد.

۳- "مدینه الخسته و السقوط": درین شکل دولت ارضای همه نفسانیات، شهوات و به ویژه

حرص بلیغ لذت های جنسی هدف زندگی مشخص می گردد.

۴- «مدینه کرامه»: این رژیم که آنرا «تیموکراسی» نیز می‌شناسند، فرا تر و در ورای حرص و آز و رفاه مادی به آماجهای کرامت و شهرت در مقیاس جهانی نظر دارد. از دید این رژیم «حق با زور» است. فارابی نمونه مدینه کرامه را نزد اعراب بادیه نشین و ترکها ملحوظ میداشت در حا- لیکه ابن رشد به امپراطوری اموی نظر داشت.

۵- «مدینه تغلب»: هدف این نظام چیره‌گی بر دیگران و دستیابی به خواسته‌ها از طریق اعمال خشونت و زور است. این گونه دولت‌ها در جنگ دائمی بسر می‌برند. این دولت را دولت «استبدادی» تشخیص می‌کند.

۶- «مدینه جماعیه»: این نظام یک نظام «دموکراتیک» است که پایه آن بر «حریه» (آزادی) آزادی فارغ از هرگونه تضیقات در جهت خواسته‌های فرد، آزادی از وظایف، نبود انضباط و خوداری استوار است. فارابی برآنست که این رژیم آن گاهیکه اعضای آن سرگرم منافع خودی و تلذذ اند به هرج و مرج و انارشی می‌کشد. این انتقاد فارابی از مدینه جماعیه در آن روزگار انقلابی و شگفت‌انگیز است و شاید برای امروزینه‌ها عبرت آور.

ب - «مدینه فاسقه»، ج - «مدینه مبدله»، د - «مدینه ضاله»

در دولتهای سه گانه پیشگفته رهبران از «حقیقت فلسفه» راه‌ها و وسایل نیل به سعادت آگاه اند اما نه تنها آنها عمداً نادیده انگاشته و اغماض می‌کنند بلکه علیه آن نیز عمل نموده و مصرانه در پی آماجهای مدینه جاهلیه اند. صاحب نظران فلسفه سیاسی فارابی باور دارند که فارابی در رابطه دولت‌های اموی و عباسی را مطمح نظر داشت. از دید فارابی «اعضای» جامعه به اندازه رهبران مسول اعمال خویش اند. در مدینه مبدله قوانین و اصول به گونه تغییر می‌یابند که توجیه گر رفتار و کردار نادرست رهبر و اعضای جامعه باشد. فارابی مدینه ضاله را

سخت محکوم می کند، رهبر و یا «رئیس الاول» این دولت را کاذب و دروغگو می نامد، چرا که رهبر به خاطر اغفال، تحمیق و گمراهی مردم از «وحی» به تعبیر فلسفی آن اعضای جامعه را به ترک اجباری دنیا و تعویض آن با سعادت «جهان دیگر» تشویق می نماید. در حالیکه فارابی نیل به سعادت درین جهان را آغازینه و تمهید فصل خوشبختی جهان دیگر می شناخت و هر گونه رجز خوانی و طامات بافی سفیهانه را در زمینه «ترک دنیا» تقبیح و محکوم می نمود.

از پرویزن دید فارابی دولت های نوع جاهلیه با همه اشکال آن با سعادت واقعی که هدف اصلی زندگی است بیگانه اند. این دولتها اصلاح پذیر نیستند و نه اصلاحات را می پذیرند. از دیدگاه دولتهای جاهلیه، ثروت- اندوزی، ارضای بی قید و شرط شهوات و خواهشات، جاه طلبی، نخوت، انانیت، غلبه و چیره گی بر دیگران سعادت تلقی میشود. این گونه اخلاقیات که بر ظواهر پایه دارد روح را مانند موربانه می خورد. این «انفعالات» که فارابی آنرا «شهو» می نامد به غلبه «نفس» و بیژمردگی روح می انجامد.

در رژیم های ضایع که لذت تن مفهوم اصلی زندگی پنداشته میشود روح در انقیاد تن و برده تن است. سرنوشت روح در این رژیم ها به گونه است که روح جاودانه و پی هم در «قید مادی» حلول می کند و یا در سیر سفلی در مدارج پستر از حیوان نزول و در فرجام نابود می گردد. (۹)

در استنتاجات پیشگفته در مورد روح و سرنوشت آن نفوذ اندیشه تناسخ افلاطونی و نیز فکر ارسطو پیرامون نابودی روح مبرهن است. باید توجه داشت که آنچه را ارسطو روح فانی می شناسد صورت تن است و حاوی قوه و انفعالیت نه فعل تمام. روح نامیرا همان عقل فعال و مجرد از ماده که نا شناخته و دست نارس است که پس از مرگ به اصل خود باز می گردد.

فارابی در کتاب «سیاسیه» مدینه «ضروره» و اساساً «مدینه جماعیه» یا رژیم دموکراتیک را

پیشزمینه تحقق «مدینه فاضله» تشخیص می کند. این استنتاج فارابی از استحاله سیستم های اجتماعی و گذار آن به مدرج عالیتر باب نویسی است در جامعه شناسی که آن اندیشمند فراخ اندیش پایه گذار و آغازگر آنست .

مسئله اساسی در فلسفه سیاسی نصر فارابی «مدینه فاضله» است، نظام سیاسی ای که اصل عمده آن تحقق تعالی و سعادت انسان است و موضوعیت فلسفه سیاسی و علم سیاست را در همین مقوله بررسی میکند که آماج های آن ره یابی به ماهیت ویژه انسان، سعادت وی و اهرم هایی که نیل به تحقق آنرا مشخص می سازد، است. انسان از پرویزن دید فارابی به کمال با گزینش هدف آگاهانه آزادی در انتخاب و ارادی که عقل به دلایل گوناگون تداعی می کند، دست می یازد. از آزادی فارابی نه به شیوه مذهب عقلگرای معتزله بلکه به گونه ارسطو برداشت دارد.

انسان ماهیتاً موجود اجتماعی است. زندگی در اجتماع نه تنها یگانه مجرای تامین نیازها بل یگانه معبر برای عبور از قله سرنوشت و نیل به علو است. از دید فارابی زندگی در اجتماع "فطرت" انسان است و جامعه نهادی است مبتنی بر تصاند اعضای آن .

توانائی معرفت و گزینش در انسان، از مقوله «فرضیه های اولیه» کانت است، که نشانه وجود کمال در انسان می باشد. این ویژگی، فطری است نه انتخابی. عقل و انتخاب وسایل اصلی نیل به سعادت و کمال انسان است .

در نظام فکری فارابی شناخت سعادت و راه ها نیل به آن امر مبهم است. آن اقدامات عملی، قاعده مند و سازمند که به سعادت و کمال کمک می کند، فعالیت های شریف تشخیص می گردد و آنچه راکه موانعی در راه تحقق آن ایجاد می کند به عنوان اقدامات قبیح محکوم می کند. اقدامات شریف در واقع عبارت از ایجاد نظامی از مشخصات و پرورش عادات و سگال هائاست

که نیل به تعالی و سعادت را ممکن میگرداند. این فعالیت ها از ویژگی "مدینه فاضله" است که هر یک از آحاد جامعه برای دستیابی به قله سعادت، از طریق تصاند و تعاون به آن دست می یابند.

از دید فارابی تامین سعادت با علو قدرت روح که ویژه انسان است پیوند دارد. در «مدینه فاضله» انسانها در درجات متفاوت این فرآیند در زندگی اجتماعی نقش ایفا می کنند. درین نظام ضرور است اعضای آن پیرامون جهان، انسان و زندگی سیاسی برداشت ها و ایده های مشترک داشته اما تفاوت در درجه معرفت و ویژگی آن و سهم انسانها در ساختمان جامعه مبتنی بر سعادت و کمال متفاوت اند. اعضای «مدینه فاضله» در کلیت به سه گروه تقسیم می شوند؛ گروه نخست فلاسفه و یا خردمندان اند که به ماهیت اشیاء از طریق برهان و بینش دست یازیده اند گروه دوم که با تلمذ از فلاسفه معرفت یاب گردیده و یا به بصیرت و قضاوت فلاسفه باور و اعتماد دارند، و گروه سوم آنهایی را احتوا می کند که به وسیله محرکات و انگیزه هایی به سوی فلاسفه گرایش دارند. (روانشناسی در مبحث رفتار گرائی اجتماعی باور دارد انسان به گونه (عمودی) ساز و برگ زندگی را سازماندهی میکند، اما فهمیده میشود که فارابی همزمان با پذیرش کارکرد عمودی به نظم و نسق به شیوه افقی نظر دارد)، مدینه فاضله یک رژیم موروثی و ارسطوکراتیک نیست. در این رژیم، نظام کارکرد ها و فعالیت اعضای جامعه به گونه نقشه پردازی می شود که نیل به سعادت را متحقق سازد. فارابی در اثر «تحصیل-السعاده» سعادت را ترکیبی از فلسفه عملی و نظری (تئوریتیکی) میداند (۱۰) و رسالت فلسفه هم در همین امر نهفته است؛ دستیابی به سعادت و علو انسان.

کتاب نامه :

۱. Stumpf Samuel Enoch. **Socrates to Sratre A history of philosophy.** p176
- ۲- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل و الملوك»، جلد یازدهم ص ۴۷۱۱
- ۳- تاریخ طبری جلد یازدهم ص ۴۹۵۲
- ۴- تاریخ طبری جلد دوازدهم ۵۳۱۷
۵. Macdonald D.B. **Development of muslem theology. Jurisprudance and Costitutional theory.** p 250
۶. Hertzler Joyce O. **The Social Thought of the Ancient Civilization,**pp147-48
۷. Al-Farabi. **Philosophy of Plato and Aristotle.** translated,with an intro by Mushin Madhi
- ۸- داکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول ص، ۲۹۸،
۹. fakhry, Majid. **A History of Islamic Philosophy.** p146

-